

« در انعکاس اخبار »

وقتی میبنداری که اوضاع از آنچه است بدتر نخواهد شد و تعدادی از انسان ها بی منطق تر از آنچه که هستند تصمیم نخواهند گرفت، تحولات باز هم ما را متعجب ساخته و باعث میگردد تا با تأسف شاهد حوادث ناخوشایند دیگر در کشور و بر مردم بی گناه خویش باشیم.

در طول دو هفته گذشته سه واقعه دلخراش در میان حوادث غیر مترقبه دیگر تبارز برجسته یی نمود که شامل نشر ویدیویی طالبان در دره سوات در حال شلاق زدن یک دختر، کشف اجساد بیش از چهل جوان افغان از داخل یک کانتینری که بقصد ایران از افغانستان به پاکستان رسیده بود و توشیح قانونی تحت عنوان احوال شخصیه شیعیان در افغانستان میگردد.

سیاست در بخش این حوادث انقدر واضح است که احتیاجی به تشریح این اتفاق ها از بعد سیاسی آن باقی نمی ماند، ولی از بعد ملکی و مدنی هر یک از این حوادث فاجعه ایست که اگر در کشور های دیگر جهان اتفاق می افتاد بدون شک با اعتراض گسترده و عکس العمل سریع با آن برخورد صورت میگرفت ولی در افغانستان و آسیای جنوبی شلاق زدن یک زن در معضر عام، کشف اجساد که به گفته مامورین پاکستانی هر روز در کوپته اتفاق می افتد و امضای قانونی که حد و شرط شخصی ترین روابط را مشخص میسازد کاریست بسا عادی که زمامداران آن حتی احتیاجی به تشریح و یا محکوم نمودن آنرا نمی بینند.

آقای آصف علی زرداری رئیس جمهور پاکستان بعد از نشر ویدیو طالبان در دره سوات عکس العملی از خود نشان نداد و یکی از مامورین وی بشکل نمادین دستور تحقیق در اینمورد را صادر نمود و قضیه در همان مقطع ختم گردید و آقای حامد کرزی رئیس جمهور افغانستان نیز بعد از اعتراض گسترده گروه های فعال در عرصه حقوق بشر و زنان و بعد از توشیح قانون احوال شخصیه شیعیان توسط وی و پارلمان اکنون دستور غور آنرا صادر نموده است. جالب اینجاست که وقتی از زنان عضو پارلمان پرسیده شد که چگونه شما این پیشنهاد را تصویب نمودید، آنان بیان داشتند که ما را باید ببخشید ما محتوای این پیشنهاد را بطور کل نخوانده بودیم و بدون آنکه روی آن غور کنیم به آن رای دادیم. چه باید گفت از زمامداران امور در افغانستان بیشتر از این هم نمی توان توقع داشت.

ولی قربانی این اشتباهات، این سیاست های دوگانه، این دو رنگی و مردم ستیزی آنانی هستند که صدای آنان هرگز منعکس نمی شود و مثل همیشه قربانیانی هستند که در بازی های سیاسی مثل های مهره های شطرنج بیصدا قربانی شده و آرام به کناری زده میشوند.

کسی تاکنون نتوانسته است تا دختری را که در معضر عام در سوات مورد ضرب و شتم طالبان قرار گرفت بیابد تا نظر او را در مورد جویا گردد یا به او کمکی کند و او را از شرایط رقت باری که با آن روبروست نجات دهد. تعدادی محدود ویدیو اجساد افغان ها و تعدادی از آنان را که زنده از داخل کانتینر آهنی در پاکستان بیرون آمدند دیده اند، سنین تعدادی که از این حادثه جان به سلامت بردند از سیزده تا چهارده ساله بیشتر نیست، که این خود باعث میگردد تا هر انسانی که به اندازه بی احساس دارد از خود این سوال را بنمایند که چرا در کشوری که میلیون ها دالر به آن سرازیر گردیده است یک کودک باید برای یافتن کار خود را در داخل یک کانتینر آهنی محبوس سازد و با زندگی خود بازی کند تا شاید در کشوری مثل ایران تحت شرایط جان فرسا بتواند کاری بیابد و خانواده یی را تمویل کند، و چرا در کشوری که در آن دم از دموکراسی و مساوات زده میشود باید به امضای زمامداری قانونی تصویب گردد که طبق آن زنان آنقدر خوار و بی ارزش تلقی گردند که حتی برای خروج از دروازه خانه باید از شوهر خویش اجازه بگیرند. آیا این خود برده داری در قرن بیست و یک نیست، آیا خودسوزی های زنان در افغانستان فریاد آنان برای کمک و رهایی از بند سنت های بی بنیاد به گوش زمامداران ما نمی رسد.

این ها هر یک فجایع قرن بیست و یک است که اگر به جزئیات بر هر یک از آن نگریم تمام تخطی های حقوق بشر را در خود دارست. ولی سیاست امریست مضحک که میتوان از مسؤلیت ملتی که برای عادی ترین نیاز ها و تقاضا ها مثل کار مجبور به دادن جان خود میگردند شانه خالی نمود، میتوان به آسانی قوانین عصر هجر را جاری

ساخت ولی آنرا بطرز دیگری تحلیل کرد و بالاخره میتوان برده داری را مشروع نمود و آنرا بنام مذهب بر مردم تطبیق و اعمال نمود.

به امید روزی که فریادرس واقعی با بیرق عدالت، انسان دوستی و مساوات برای مردم از راه برسد تا ختمی باشد برای ظلم و ستم آنانی که همانند قارون فکر میکنند همیشه زنده خواهند بود و گنج را بر حل رنج مردم ترجیح داده اند.

تقدیم به بی صدا های که در خاموشی ظلم ها میشکنند و نابود میگردند:

اشک هایم را بتو هدیه میکنم
ای که زیر شلاق سرد یک مرد
که نفرت تو را تنوره میکشد
میشکنی
و در چنگال بی احساس برادری
که تو را در دیوار های خانه اسیر مینوسد
آهسته در خود فرومیریزی
تو نخواهی مرد
از باران سرد و تاریک و هم دیگران
از سلطه بیهودگی و نفرت
زنده بدر خواهی آمد
سنگی که تو باشی مقاوم تر از آنست
که با قدم های سبکسرانه یک گله مست و زنگی بشکند

اشک هایم را بتو هدیه میکنم
که بار سنگین زندگی هنوز
بر شانه های کوچک تو نمی زبید
که جای پای تو بر جاده پر گرد زندگی
کوچکتر از آنست که به باد حادثه فنا گردد
چشم هایت نمی دانم با کدامین درد آشناست
که در ورطه طلوع پروانه ها پیر میگردد
تو هنوز خیلی زود است که وداع را زمزمه کنی
تو خیلی زود است که خواب هایت را
بیجان در جعبه بی آهنین بیابی

اشک هایم را بتو هدیه کنم
که در نوک قلم های فرسوده
حکم سرنوشت تو را
با مغز های مرده و پوسیده
که سده ها قبل ضریبان آن ایستاده ست
هذیان گونه با تبعیض و تنفر
بر کاغذ های که خون گریه میکنند
جاری میسازند
و در دنیای پوشالین
تو را مهار میسازند
آنانی که از تیمار خویش عاجزند

اشک هایم را به تو هدیه کنم
که هر بار بعد از شکستن زنجیر ها
در عصری که برای تو فقط قدم به عقب بر میدارد
باز هم اسیر میمانی و در بند

پایان